بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 20 مهر 1389

بحث در مورد وجه تقدیم دلیل حاکم بر محکوم بود. وجه مرحوم نائینی را بحث کردیم. وجه مرحوم میرزای شیرازی را مطرح کردیم بحثش ماند. وجه مرحوم اقای صدر که در توضیح کلام مرحوم شیخ انصاری مطرح شده است را صحبت می کردیم. تعریفی که مرحوم آقای صدر در مورد حکومت مطرح می کند، قوامش به ناظر بودن یک دلیل به دلیل دیگر است. این قطعه در هر دو تقریر آقای صدر هست. که دلیل حاکم دلیلی هست که نظر دارد به دلیل دیگر. ولی در ادامه تعبیراتی که وجود دارد تفاوت هایی بینشان هست. این را من قبل از اینکه تعبیرات آن دو بزرگوار را عرض کنم یک توضیحی را عرض می کنم. ببینید ما در دلیل در هر دلیل یک ظهوری داریم که کاشف از مراد استعمالی متکلم است. ما فعلا به مراد جدی کاری نداریم از آن بحث می گذریم. در مورد مراد استعمالی صحبت می کردیم. یک مراد استعمالی داریم یک ظهور داریم که کاشف است. بحث این است که این که می فرمایند که یک دلیلی حاکم است که ناظر به دلیل دیگر باشد، مراد از ناظر چیست؟ یعنی یک ناظر داریم و یک منظور الیه داریم. دلیل حاکم ناظر به یعنی ظهور دلیل حاکم ناظر است یا مدلول استعمالی که مکشوف هست آن ناظر است؟ این تفاوتی هست که در این عبارت ها باید دقت شود.

سؤال:

پاسخ: مراد نهایی را ما فعلا مراد استعمالی می گیریم. ما فعلا به مراد جدی کاری نداریم. به احتمال زیاد هم ایشان مراد استعمالی مرادش است. مراد استعمالی نهایی نه مراد جدی. خود مراد استعمالی هم می تواند یک مراد بدوی باشد و یک مراد نهایی و آخر. حالا ممکن است آن کلامی که مراد استعمالی هست به خاطر تقیه صادر شده باشد. بحث های مراد جدی بحث اصاله الجهت و آن بحث ها باید پایش وسط کشیده شود. در این بحث ها اصلا به جهت صدور کاری نداریم. به دلالت کار داریم. بحث دلالت در مورد مدلول استعمالی است. اصلا این بحث ها در مراد جدی مرتبط نیست. البته می شود تصویر کرد حکومتی که ناظر به مراد استعمالی است و حکومتی که ناظر به مراد جدی است. مرحوم شهید صدر در بحث جمع عرفی، دو گونه جمع عرفی طرح کرده است. ابتدا می گوید که جمع عرفی که به مراد استعمالی ناظر است بعد می گوید همین بحث ها را مدلول جدی هم می شود پیاده کرد. آن که ابتدائا در مورد جمع عرفی هم مطرح می کند مدلول استعمالی نیست. ظاهرا مراد ایشان از مراد نهایی مدلول استعمالی است و این مدلول جدی نیست. ببینید من حالا عبارت های شهید صدر را می خوانم و تفاوت هایی دارد که در نحوه استدلالات و نحوه بحث ها. ایشان می فرماید در کلام تقریرات آقای هاشمی

«الحكومة عبارة عن نظر أحد الدليلين إلى الآخر،

این قطعه در تقریرات آقای حائری هم هست. بعد تفسیر می کنند

لين إلى الآخر، بمعنى اشتماله على خصوصية تجعله ناظراً إلى مدلول الدليل الآخر و محدّداً للمراد النهائي منه.

اینجا این چیزی که از این استفاده می شود این است که حاکم، مراد نهایی محکوم را مشخص می کند. اما در ظهور محکوم هم تصرف می خواهد بکند در آن نخوابیده است. حاکم تصرف در ظهور او هم می خواهد بکند این نخواهد کرد. همچنان که این مطلب هم در آن نخوابیده است که حاکم ظهورش می خواهد تصرف کند یا مرادش. فارق این دو تا این است که اگر ظهوری باشد که مراد نباشد، اگر ما به قرینه ای فهمیدیم که ظهور حاکم مراد استعمالی متکلم نیست، اینجا این که حاکم تفسیر می کند مفسّر ظهور کلام است که کاشف است یا آن مکشوفش؟ ظهور به این اعتبار که ما را می رساند به مراد استعمالی از حاکم جنبه ناظریت و مفسریت دارد. این دو تا تعبیر با هم دیگر فرق دارد. این عبارت نه در مورد حاکم روشن می کند که ناظر ظهور است و نه در مورد محکوم روشن می کند که منظور الیه ظهور است. ظاهرش این است که ناظر و منظور الیه هر دو خود مراد استعمالی است. ولی بعدا یک عبارتی دارد نسبت به ناظر و حاکم، ناظر را ظهور دلیل حاکم گرفته است. می گوید

من هنا نستطيع أن نعتبر الحكومة عبارة عن القرينية الشخصية لأحد الدليلين على الآخر. حیث یکون الدلیل الحاکم مشتملا بحكم نظره إلى الدليل المحكوم على ظهور ثان زائداً على ظهوره الأوّل المخالف مع مفاد الدليل المحكوم،

ظهور ثانی دارد. ظهور ثانی چیست؟

و هو الظهور في أن المتكلّم يجعل هذا الظهور هو المحدّد النهائي لمرامه من الدليل المحكوم

می گوید که حاکم می خواهد ظهور دلیل، یعنی متکلم می خواهد ظهور دلیل حاکم را تعیین کننده مراد نهایی از دلیل محکوم قرار دهد. نسبت به حاکم تقریبا تصریح اینجا هست که آن چیزی که متکلم به عنوان قرینه ذکر کرده است ظهور دلیل حاکم است. دیگر بعد از این عبارت های دیگری که اینجا وجود دارد روی این مطلب خیلی تکیه ندارد. عبارت های بعدی هست مثلا می گوید که یک اصل مفروض و یک اصل موضوعی در باب حکومت هست که آن اصل موضوعی سبب می شود که حاکم بر محکوم مقدم شود. اصل موضوعی این جور تعبیر کرده اند. آن کبری عرفیه این است که

تقول بان الظهور ما یعده المتکلم لتقصیر کلامه یکون هو المحدد النهایی بمدلول مجموع کلامه.

می گوید که آن چیزی که متکلم برای تفسیر کلام کرده است آن عقلا می گویند که این ظهور محدد نهایی است. یک بحث این است که خود متکلم چه چیزی را قرینه قرار داده است. خود متکلم کلامش را یعنی آن مدلول استعمالی اش را قرینه قرار داده است یکی این بحث است. یک بحث دیگر اینکه عقلا چه چیزی را قرینه قرار می دهند. عقلا ظهور دلیل حاکم را قرینه قرار می دهند و ظهور را مقدم می دارند. ولی بحث سر این است که آن قرینیت شخصیه ای که متکلم اعداد کرده است بر چه پایه ای است. اینجا هم اینکه می گوید ظهور هو المحدد النهایی، می گوید که عقلا ظهور دلیل حاکم را محدد نهایی قرار می دهند اما خود متکلم چه چیزی را اعداد کرده است برای تفسیر کلامش؟ آیا ظهور دلیل حاکم را اعداد کرده است و قرینه قرار داده است یا مدلول استعمالی اش را، این را در عبارت ندارد. جاهای دیگری هم هست می گوید که، آن عبارت قبلی عبارت اول صفحه 165 عبارت دوم ص 166 بود یک عبارت دیگری هم هست که می گوید

و الجامع بين أقسام الحكومة كلّها، أن الدليل الحاكم يكون ناظراً إلى مفاد الدليل المحكوم، بمعنى أنه يشتمل على ظهور زائد؛ يدل على أن المتكلم يريد تحديد مفاد الدليل المحكوم على ضوء الدليل الحاكم،

می گوید در پرتو دلیل حاکم می خواهد دلیل محکوم تفسیر شود. در پرتو یعنی چه؟ هیچ عبارت واضح نیست که آیا ظهور دلیل حاکم قرینه قرار داده شده است از سوی متکلم یا خود مدلول استعمالی اش؟ و مراد استعمالی اش قرینه قرار داده شده است؟ علی ای تقدیر در تمام عبارت های ایشان نسبت به اینکه محکوم مفاد دلیل محکوم است و مراد دلیل محکوم معین می شود، این تقریبا روشن است. ظاهر عبارت های ایشان این است. نسبت به اینکه حاکم چه چیزی است. متکلّم چه چیزی را قرینه قرار داده است یکی از عبارت هایشان این است که ظهور دلیل حاکم را متکلم قرینه قرار داده است. ولی آقای حائری تصریح می کند که آن چیزی که قرینه است ظهور دلیل حاکم است. آن چیزی که ذو القرینه است آن هم ظهور دلیل محکوم است. یعنی در واقع متکلم، کلامش ظاهر است در اینکه می خواهد ظهور دلیل حاکم را بر ظهور دلیل محکوم مقدم کند. این تعبیری که ایشان آوردند.

سؤال:

پاسخ: نه نه بحث من این است که هر دو کلمات در این جهت مشترک هستند که قرینیت شخصیه است. یعنی متکلم قرینه را قرار میدهد و عقلا به تبع اینکه متلکم قرینیت جعل کرده است قرینیت را تأیید می کنند. این مطلب در هر دو فرمایش هست. ولی تکیه این است که متکلم که یک چیز را قرینه قرار داده است قرینه چه چیزی است؟ قرینه ای که از سوی متکلم قرار داده شده است چیست؟

سؤال: قرینه که مراد استعمالی را تعیین نمی کند

پاسخ: قرینه مراد استعمالی را تعیین می کند هیچ مانعی ندارد.

سؤال:

پاسخ: منفصل هم باشد مراد استعمالی می خواهد تعیین شود. این را توضیح می دهم.

سؤال:

پاسخ: بحث آن چیز را کنار بگذارید بحث عام و خاص را کنار بگذارید و فعلا حکومت را ببینیم چطوری از آب در می آید.

ایشان در بحث حکومت می گوید

الحکومه تکون عبارهً عن النظر لأحد الدلیلین الی الآخر بقرار الشخصیه مع المتکلم

این تعبیری است که هر دو تقریر آقای صدر بر آن متفق هستند که حکومت قوامش به نظر یک دلیل بر دلیل دیگر است. بعد یک بحثی دارند در مورد نکته تقدیم دلیل حاکم بر دلیل محکوم. می فرماید

انّ نکته دلیل تقدیم الحاکم علی الدلیل المحکوم هی انّ الحاکم له ظهوران، الظهور الاول هو ظهوره فی ما ینافی ظاهر المحکوم و مثلا یدلّ دلیل حرمه الربا علی حرمه کلّ ربا باطلاقه. یدلّ قوله لا ربا بین الوالد و ولده علی عدم حرمه الربا بین الوالد و ولده. و هذا علی الظهوران متعارضان. و الظهور الثانی هو ظهوره بحکم نظره الی المحکوم فی ان المتکلم یرید تقدیم الظهور الاول علی ظهور المحکوم.

سؤال: همین هم مشخص نشد که به ملاک قرینیت است

پاسخ: آنها بحث هایش بعدا مفصل دارد و کاملا توضیح داده است من نمی خواهم همه عبارت هایش را بیاورم

سؤال:

پاسخ: نه مال نیست. آن ظهورش اولا از بین نمی رود. اولا محال نیست انقدر جزو محالات اینها را در نظر نگیرید. این آقایان می گویند که از بین نمی رود آقای صدر هم نمی گوید که از بین می رود می گوید که ظهور محکوم اخذ نمی شود دیگر به آن. ظهور اول یعنی متکلم می گوید که ظهور حاکم را اخذ کن و ظهور محکوم را کنار بزن.

سؤال:

پاسخ: تصرف در احتمال ظهور استعمالی است. این ربطی به بحث مراد جدی و آن بحث ها اصلا ندارد باز پایش را وسط نکشید. یعنی در واقع ظهور استعمالی کاشف از مراد استعمالی است. اصل تطابق بین ظهور استعمالی و مراد جدی داریم. ایشان می گوید که متکلم اینجا می خواهد که این اصل را زمین زند. می گوید که آقا ولو کلام اول من ظهوری داشت، من می خواهم ظهور حاکم مقدّم باشد. اصلا این مفاد حاکم این است که ظهور من مقدم باشد. عبارت اقای هاشمی این نبود که متکلّم کلامش ظاهر است که ظهور حاکم را بر ظهور محکوم مقدم کند. این تعبیرات نبود. تعبیرش این بود که متکلم می خواهد دلیل حاکم محدد مراد نهایی از دلیل محکوم باشد. حالا محدد بودنش به چه شکلی است؟ به نحو اینکه می خواهد ظهور این را بر ظهور آن مقدم کند واضح نیست. و شاید ابتدائا این جور به نظر می رسد که مستقیما می خواهد مراد استعمالی را تعیین کند نه اینکه با کنار زدن اصاله الظهور و با تقدیم ظهور حاکم بر ظهور محکوم می خواهد مراد نهایی را تعیین کند. علی أی تقدیر کلمات آقای هاشمی در تفسیر کلام آقای صدر و تقریر کلام آقای صدر متفاوت است با کلام آقای حائری.

سؤال:

پاسخ: عرض کردم مراد جدی بحثش به دلالت صرفا بستگی ندارد. بحث اصاله الجهت اینجا پایش وسط می آید. جهت الصدور هم باید بیاید. بحث های ما در مورد حکومت و جمع عرفی و اینها صرفا بحث در دلالت حدیث و نحوه جمع کردن بین دلالات است. مراد جدی آن یک بحث های دیگری دارد که اینها مرادشان این نیست.

سؤال:

پاسخ: آنها را هم بگذارید روی مشی آقایان مشی کنیم و اصطلاحاتی که خودمان جعل کرده ایم را پایش را وسط نکشیم که بحث دشوار نشود.

بین تقریر آقای هاشمی و تقریر آقای حائری در آن اصل موضوعی عقلایی هم تعبیر تفاوت دارد. آقای حائری اصل عقلایی را این گرفته است، ببینید می گوید آن کبری عقلایی این است.

اَنّ من حق المتکلم ان یجعل نظاما خاصا فی مقام التفهیم و التفهم مقاصده و اذا جعل ذلک کان مستبعا

می گوید که این حق متکلم هست که خودش یک نظام ویژه داشته باشد. و اگر در مقام تفهیم و تفاهم یک نظام ویژه ای متکلم داشت ان مستبعه است. این تعبیر فرق دارد با آن اصل موضوعی که آقای هاشمی از قول آقای صدر نقل می کند. اصل موضوع اینجا این است که ظهور دلیل حاکم، ظهور دلیل مفسّر، مقدم است بر ظهور دلیل مفسَّر. ایشان می گوید که محدد نهایی مراد از دلیل محکوم ظهور دلیل حاکم است. این با این تعبیر خب ببینید متفاوت است.

این دو تقریری که اینجا وجود دارد، تقریر آقای هاشمی را می شود و تقریر آقای هاشمی اجمال دارد. ممکن است مراد آقای هاشمی هم نهایتا به همان مراد آقای حائری برگردد. ولی اجمال دارد. واضح نیست آن جوری که تقریرات آقای حائری واضح است و مطلبش را می رساند. اصل این مطلب را داشته باشید. در تقریرات هر دو بزرگوار این مطلب آمده است که حالا ما از کجا بتوانیم نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر را کشف کنیم؟ اینها می گویند که سه راه برای اثبات نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر داریم. یک راه این هست که صریحا تفسیر می خواهد بکند. با ادوات تفسیری مثل أ یعنی و امثال اینها. عرض کردم نمونه اش در روایات جایی است که یک روایت را نقل کرده اند می گویند که مراد چیست امام علیه السلام گفته اند مراد آن است. روایت تفسیریه خیلی داریم. روایت های عرضه یک دلیل به امام علیه السلام که آن دلیل آیه قرآن می تواند باشد آن دلیل روایت قبلی می تواند باشد، اینها هست. اما این یک راه. که اسمش را حکومت تفسیریه می گذارند.

یک جور دیگر این است که تنزیل است. یک دلیل را، می گوید الطواف بالبیت صلوهٌ. حکومت تنزیلیه است که این مثال توسعه اش است و مثال تضییقش هم این است که لا شک لکثیر الشک. قسم سوم حکومت که آقای صدر اصطلاح حکومت مضمونیه برای آن جعل کرده است آن است که به تناسب حکم موضوع ما می فهمیم که یک دلیل به دلیل دیگر ناظر است. می گوید که لا حرج اینکه لا حرج ناظر هست به ادله احکام اولیه، تناسب حکم موضوع اقتضا می کند که این می خواهد آن ادله احکام اولیه را مضیّق کند. لا حرج فی الدین و اینها. تناسبات حکم موضوع اقتضا می کند که

سؤال:

پاسخ: ایشان این جوری تعبیر کرده است که این را حکومت مضمونیه تعبیر کرده است. کأنه ما در دین یک احکامی وجود دارد و آن چیزی که ابتدائا این دلیل ناظر آن است این است که در احکام دین حرج جعل نشده است اما اینکه یک احکامی وجود دارد که اطلاقش اقتضا می کند که حرج را هم بگیرد و این می خواهد آن اطلاق را مضیّق کند این یک نوع دلالت عقلیه باید ضمیمه اش شود. آقایان دیگر این جاها می گویند که این دلالت عرفیه وجود دارد ولو مدلول مطابقی اش این است که حرج جعل نشده است. ولی این برای چه می خواهد حرج جعل، با آن تعبیری که از آقای روحانی نقل کردیم، اینکه این می گوید که حرج جعل نشده است برای دفع یک توهم است. این توهم از کجا ناشی می شود؟ از اینکه یک ادله ای وجود داشته است که اطلاقش اقتضا می کرده است که حکم حرجی جعل شده باشد و این می خواهد که دفع آن توهم کند. در نتیجه به این عنایت کاشف از این است که می خواهد آن اطلاقات را مقید کند. با این تعبیر، اینها هم در واقع یک نوع نظر برایش درست می شود. دیگر لازم نیست که این را به تناسبات حکم موضوع و آن تعبیرات باز گردد. فعلا رو این تقسیم بندی و اشکالات جزئی نمی خواهم خیلی تکیه کنم. بحث من اینجا چند چیز است. یک نکته این است که خب ما سه تا چیز داریم این سه چیز را از هم دیگر تفکیک کنیم. یکی ظهور استعمالی دلیل محکوم. یکی مدلول استعمالی دلیل محکوم. یکی حکمی که دلیل محکوم متکفّل بیان آن است. این سه تا با هم دیگر فرق دارد. ظهور استعمالی فرقش با مدلول استعمالی که خب روشن است. ظهور استعمالی کاشف از مدلول استعمالی است. مدلول استعمالی هم الزاما مطابق با آن واقع نیست چون ممکن است که مدلول جدی نباشد. چون ممکن است مدلول جدی نباشد پس بنابراین ممکن است آن حکمی که در واقع وجود دارد و دلیل محکوم می خواهد از آن حکم حکایت کند یک جور دیگر باشد.

سؤآل: ظهور استعمالی را از مراد استعمالی جدا کرده اید؟

پاسخ: ظهور استعمالی کاشف از مراد استعمالی است. کلام من ظهور دارد که مراد استعمالی من این است. ممکن است واقعا مراد استعمالی اش نباشد. فرض کنید یک نفر که حالا در متکلم های عادی در نظر بگیرید گاهی اوقات انسان می خواهد یک مطلبی را بیان کند. اشتباه می کند یک الفاظی را به کار می برد که به آن مراد استعمالی اش وافی نیست. کلمات نارسا چیست. کلماتی که قصور در تعبیر چیست. ما به خصوص روی کلمات فقها گاهی اوقات تعبیر می کنند می گویند قصور در تعبیر دارد. می خواسته یک چیزی را افهام کند نتوانسته است که مقصودش را برساند. حالا در کلمات فقها بحث مراد استعمالی و مراد جدی خیلی مطرح نیست چون تقیه و این جور بحث ها در این بحث ها نیست آن چیز ها نیست. ولی اینکه گاهی اوقات یک چیزی را می خواسته است افهام کند لفظش وافی به مقصودش نیست. ظهور لفظش چیزی است ولی مقصودش چیز دیگری بوده است این که با هم دیگر تفاوت دارد.

سؤال: ...

پاسخ: بله طبیعتا همین است. قصد تفهیمش چیز دیگری بوده است. بحث اینجا این است که گاهی اوقات ممکن است قصد تفهیم یک مطلبی را داشته باشد ولی لفظ وافی مقصود نباشد. فرض کنید به جهت نقل به معنا این جوری در نظر بگیریم که تصویرش بشود. به جهت نقل به معنا روات تعبیر اصلی را منتقل نکرده اند. امام علیه السلام مقصود به تفهیمش مقصود بالاستعمالش چیزی بوده است ولی این لفظ آن را نمی رساند. ظهور کاشف از مقصود به تفهیم است. کاشف از مراد استعمالی است. حالا آن مقصود به تفهیم ممکن است حتی مراد جدی هم نباشد. جاهایی که تقیه هست، امام علیه السلام یک چیز را می خواهد تفهیم کند ولی واقعا آن مرادش نیست. پس ما سه چیز داریم. یکی ظهور استعمالی یکی مراد استعمالی و یکی مراد واقعی. که مراد واقعی همان حکمی است که علت از او کاشف است. تنزیل اینکه شما می گویید که دلیل نازل تنزیل می شود ما از تنزیل چه می فهمیم؟ فوقش ما این مطلب فهمیده می شود که آن حکمی که در دلیل محکوم هست آن حکم مقید باید شود. اما اینکه ظهور آن دلیل در آن حکم هم باید مقید شود، یا مراد استعمالی اش چنین نیست یا هست اینها را باید بالملازمه یا بیان دیگری، یعنی آن چیزی که مستقیما از دلیل تنزیل استفاده می شود و از ناظریت استفاده می شود، تضییق حکم هست و تضییق حکم اینکه ما بخواهیم از آن تضییق ظهور هم استفاده کنیم یا تضییق مراد استعمالی استفاده کنیم اینها نیاز به یک ظنّ مقدمات دیگری دارد.

سؤال:

پاسخ: بله حکومت های تنزیلیه می خواهم بگویم. می خواهم بگویم که حکومت های تنزیلیه با حکومت تفسیریه فرق دارد. حکومت تفسیریه از اول ناظر به تفسیر لفظ است. لفظی که آنجا به کار بردم مرادم این بود. حالا تفسیر لفظ ولو به جهت اینکه مراد استعمالی، آن حتی حکومت تفسیریه هم، تفسیر لفظ می کند نه اینکه ظهور را بخواهد بیان کند. این را هم داشته باشید. حتی یعنی ما در واقع دو تا اشکال اینجا مطرح است. یکی این است که در هیچ یک از اقسام حکومت، قوام حکومت به این نیست که می خواهد ظهور دلیل محکوم را کنار بزند. در حکومت تفسیریه می خواهد تفسیر کند مرادش را از آن کلام. می گوید که مراد من این است. خب البته اگر مرادش این باشد اگر ظاهرش بر خلاف باشد خب طبیعتا بالملازمه العقلیه ما می فهمیم که ظاهر باید مراد نباشد. ولی آن چیزی که ابتدائا می خواهد تفسیر کند، تفسیر مراد استعمالی است. نه تصرّف در ظهور.

سؤال:

پاسخ: حالا این نکته دارد. تصرّف در ظهور هم که می خواهیم بگوییم یعنی ناظر به ظهور نیست. نمی خواهد بگوید که آن ظهوری دارد و این ظهور مراد نیست. اینکه می خواهیم بگوییم تصرف نه اینکه ظهورش را تغییر دهد. یعنی نظارت به ظهور ندارد. این نکته دارد اینها را که الآن می خواهم بگویم چون بعدا تفصیلاتی می خواهیم بدهیم این تفصیلات بین اینکه اینها به چه نحو باشد دخالت دارد. هی داریم اینجا ور می رویم به خاطر بحث های بعدی است که روی اینها مهم است و در تحلیل حکومت کاملا اینها تأثیر دارد. ما در حکومت تفسیریه مفسّر، ناظر به ظهور دلیل محکوم نیست. ناظر به مراد استعمالی است. پس این تفسیری که صریحا آقای حائری می گوید که حکومت یک ظهور دارد که این می خواهد ظهور دلیل محکوم را از بین ببرد این مصداق خارجیه ندارد. بله اگر یک همچین موردی بود که ظهورش این بود که می خواست ظهور آن دلیل را از بین ببرد اگر یک همچین شکلی بود می گویند که عیب ندارد. آن چیز عقلایی هم هست و ما تحلیلش می کنیم نه اینکه مصداق خارجی که عرض کردم غالب موارد حکومت چنین نیست. تعبیر بدی کردم. حکومت یک موقعی ممکن است به این نحوی باشد که آقای صدر تعبیر می کنند به تقریر آقای حائری. که ظهوری دارد که می خواهد ظهور دلیل محکوم را از بین ببرد. از ببین ببرد یعنی اینکه می خواهد آن ظهور محکم و حجت نباشد. از بین بردن که تعبیر می کند یعنی از اعتبار و حجیت بیاندازد. اگر در جایی یک دلیل ناظر به دلیل دیگر باشد به این نحو اشکالی ندارید. ما می گوییم که حاکم بر محکوم مقدم است و سرش را بعدا می گوییم آقای صدر سرّ قضیه را ذکر نکرده است. سر دارد. سرّ آن را باید دقیقا بررسی کنیم و سرّ آن را بعدا عرض می کنم که سرّ آن چیست. اما عمدتا حاکم ناظر به این نیست که محکوم یک ظهوری دارد و من می خواهم آن ظهور را از بین ببرم. ناظر به این است که مراد جدی آن دلیل این است. ناظر به مستقیما مراد استعمالی است نه ناظر به ظهور. در حکومت تفسیریه. حکومت تنزیلی این مقدار نظارت هم ندارد. نظارت به حکم دارد اصلا. بحث سر این است که جایی که یک دلیل نظارت به حکم دارد، دلیل حاکم نظارت به حکم دلیل محکوم دارد. ظهور دلیل محکوم هم حکم دلیل محکوم را تعیین می کند. چه وجهی دارد که دلیل حاکم را ما بر دلیل محکوم مقدم بداریم؟ نکته اش چیست؟ آن تقریبی که آقای حائری بیان می کنند، آن تقریب آن اصل عقلایی هم که ایشان می گویند خیلی اصل خوبی است. به هر حال اگر متکلم خودش از اول گفته است که ظهور محکوم من را نگیرید. ظهور حاکم را بگیرید. عقلا می گویند که خب همین جور است شما فرمودید ما هم حرفتان را گوش می کنیم. اگر موردی این شکلی بود به این نحو بود که خود متکلم گفته بود که ظهور محکوم را نگیرید ولی بحث این است که نوعا اگر نگوییم همه موارد، این شکلی نیست. او می گوید که مراد استعمالی از محکوم این است، حاکم این را می گوید، ظهور دلیل محکوم هم می گوید که مراد استعمالی این است. د تا کاشف ما داریم از مراد استعمالی محکوم. یک کاشف ظهور استعمالی محکوم هست و یک کاشف دلیل حاکم است. چرا شما دلیل حاکم را بر دلیل محکوم مقدم می دارید. اینجا که دو تا کاشف وجود دارد و فرض هم این است که این مطلب توجه داشته باشید عمده بحث در این جایی هست که ظهور دلیل محکوم، اقوی باشد. عمده بحث حکومت، فرقش با سایر اقسام در جایی است که ظهورش اقوی باشد. و الا اگر ظهور حاکم اقوی باشد مقدم بودنش بحث آن چنانی ندارد. بحث در جایی است که ظهور دلیل حاکم اضعف از ظهور دلیل محکوم است. درست شد؟ وقتی ظهور دلیل محکوم اقوی هست، چرا برای کشف از مراد استعمالی دلیل محکوم شما به ظهور دلیل محکوم تمسک نمی کنید؟ چرا حتما ظهور دلیل حاکم را باید اخذ کنید؟ نکته اش چیست با وجودی که آن اقوی هست از این. دو کاشف وجود دارد و فرض هم این است که متکلم مستقیما نگفته است که شما حاکم را بگیر و محکوم را کنار بگذار. یک موقعی است که متکلم از اول می خواهد بیان کند که من را بگیر و آن را ول کن. اصلا متکلم خودش آمده است برای ما راه، شبیه احکام علاجیه است یک جایی که خب اخبار علاجیه نسبت به ادله حجیت خبر جنبه نظارت دارد. می گوید دو خبر است با هم دیگر متعارض من را بگیر آن را بگذار کنار. اخبار علاجیه این را می گوید که این دلیل را بگیر و آن دلیل را کنار بگذار. این حکومتی که ایشان تفسیر کرده است شبیه مفاد اخبار علاجیه است. که حاکم از طرف خود متکلم یک اخبار علاجیه است برای حل تعارض دلیل حاکم و محکوم. چون دلیل حاکم و محکوم دو تا تعارض بدوی داشتند دو تا ظهور متخالف داشتند، حاکم یک ظهور دیگری دارد که من را بگیر و محکوم را کنار بگذار. خب این اخبار علاجیه است و عقلا هم می گویند که وقتی خود متکلم می گوید که چه کار کن، عقلا هم می گویند که ما که کاسه داغ تر از آش نمی خواهیم بشویم. خود متکلم تعیین کرده است که چجوری به مرادات استعمالی من برسید. ما دیگر چه کاره هستیم که می گوییم،

می گفت بنده خدایی می گفت که مرید یک آقایی بود. این مرید می گفت که مراد ما خدمت آقا امام زمان (عج) رسیده است. با کسی بحث می کرد. او می گفت که من از خودش پرسیدم گفت نه من نرسیدم. گفت این هم از پدرسوختگی اش است. وقتی خود آن شخص می گوید که من یک همچین، این شبیه همین است که در واقع وقتی خود متکلم تعیین کرده است که در دعوای بین ظهور حاکم و ظهور محکوم، ظهور حاکم مقدم است. خب طبیعتا اشخاص دیگر که نباید کاسه داغ تر از آش شوند. فرمایش آقای حائری اگر باشد، آن اصل عقلایی مفروض خیلی پوست کنده و راحت است.راحت است و سری هم دارد که بعدا در مورد سرّ آن صحبت می کنم.

سؤال:

پاسخ: اصل عقلایی قابل پذیرش هست ولی صغرویا اکثر موارد حکومت از آن سنخ نیست. اگر حالا موارد نادری گیر بیاوریم که از آن سنخ باشد که گیر هم می آید. موارد نادری فرض کردیم که سنخ است ولی عمده موارد حکومت از این قسم نیست. آن تعبیری که آقای هاشمی تعبیر کرده اند اصل عقلایی اش خیلی واضح نیست. اصل عقلایی اش چندان واضح نیست که حالا دلیلی که مفسر نسبت به دلیل دیگر است، آن دلیل حتما باید ظهور ... باشد. توضیحی دارد که فردا انشاءالله بیشتر توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد